

«فضاشناسی»

مهندس محمد توسلی

نشست پنجاه و ششم

سه‌شنبه ۳۱ اردی‌بهشت ۱۳۸۷

با عصر به خیر خدمت دوستان، برادران و خواهران و با کسب اجازه از حاضرین در جلسه خصوصاً بزرگترها و موسپیدان و مهمان محترم جلسه، «آقای مهندس محمد توسلی». هشت فراز، هزار نیاز را با هم حوصله کردیم و جلو آمدیم. کار یک نفر نبود، کار جمع بوده که تا حالا خدا خواسته و پیش آمده است. پنجاه و ششمین جلسه است. شش فراز را پشت سر گذاشته‌ایم و فراز هفتم، فراز انقلاب ۵۷ است. به سیاق همیشه که ابتدای هر فراز را با مطلع بحث توسط «آقای مهندس سحابی» شروع می‌کردیم و مهمانی را متناسب با فضای فراز دعوت می‌کردیم، امروز هم همان روش را تعقیب می‌کنیم. اما امروز آقای مهندس سحابی مشکلی داشتند که ظهر پیش آمد و امکان آمدن نداشتند؛ امروز فقط در خدمت آقای مهندس توسلی هستیم.

فردا آغاز خردادماه است، خرداد در ایران بهار بهاران و ماه التهاب و ماه سرخ، آبی، سبز و بنفش و عشق و مدل‌های متنوع زیست و وداع است. ۱۵ خرداد، مردم ۱۵ خرداد، دهقانان ورامینی، «مرحوم چمران»، «مرحوم شریعتی»، بنیانگذاران «مجاهدین»، در ۴ خرداد «مرحوم حنیف‌نژاد»، «سعید محسن»، «بدیع‌زادگان»، «عسگری‌زاده»، «مشکین‌فام»، «رضا رضایی»، «محمد بخارایی» از «موتلفه» و «مرحوم امیرپرویز پویان»؛ متنوع از نظر فکر اما همه صاحب روش و منش، عمرها کوتاه و فورانی و به یاد ماندگار. رهین همه هستیم، فاتحه‌ای برایشان می‌خوانیم و بعد جلسه را شروع می‌کنیم. تا جلسه گذشته، فراز جنبش ۴۰ و ۵۰ را داشتیم که به مانند جنبش‌های پیشین، سراسری و با رهبری واحد نبود اما شاهد بودیم که نیروهای مختلف با مشی‌ها و گونه‌های مختلف در آن عمل کردند. به آستانه‌ی انقلاب ۵۷ رسیدیم. حدوداً تا ۵۳-۵۲ جلو آمدیم و امروز حداثی ۵۴ تا ۵۷ را تعقیب می‌کنیم.

طبیعی است که ابتدا باید فضاشناسی صورت بگیرد، کسانی می‌توانند فضا را ترسیم کنند که حتی الامکان در دوره حضور داشته باشند، از دالان‌ها و

کوچه‌پس‌کوچه‌های دوره عبور کرده باشند و بتوانند با استفاده از اطلاعات و تجارب پس‌پیشانی‌شان نسل نو را در جریان فضاهای پیشین قرار بدهند. آقای مهندس توسلی خیلی نیازی به معرفی ندارند؛ نزدیک به هفتادسالگی هستند، در سال‌های آغازین دهه ۳۰ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدند و آنجا در «انجمن اسلامی دانشجویان»، از چهره‌های شاخص هم مذهبی و هم ملی بودند. [ایشان] از اولین افرادی بودند که بعد از تأسیس «نهضت آزادی» در سال ۱۳۴۰ به آن پیوستند و از وقتی که به نهضت آزادی پیوستند، مثل همیشه که به آنچه اعتقاد داشتند، قائم عمل کردند و جدی بودند، آنجا هم جدی بودند. مهندس توسلی، افرادی مثل «مهندس میثمی» را که اینجا آمدند و معرف حضورتان هستند، برای جوانان و دانشجویان نهضت آزادی عضوگیری کردند.

بعد از اتمام تحصیل در ایران، به خارج از کشور رفتند. ایشان از جمله افرادی هستند که مانند بقیه‌ی هم‌دوره‌ای‌هایشان هم خوب فعالیت کردند و هم درسشان را خوب خواندند. ایشان در خارج از کشور هم در حد امکان فعال بودند و یک دوره‌ی آمادگی و اطلاعاتی-امنیتی را در کنار «آقای دکتر یزدی»، «آقای دکتر ریسی»، «آقای قطب‌زاده» و دیگران در مصر گذراندند. بعد به ایران آمدند، سال ۵۰، در آستانه‌ی جنبش مسلحانه، به دلیل ارتباطات پیشین و ارتباطات همان‌زمانی‌ای که داشتند، دستگیر شدند و مدت حدوداً یک سال در زندان بودند. بعد هم در آستانه‌ی انقلاب، فعالیت مجدد نهضت آزادی و «شورای انقلاب» در دوران انقلاب و شهرداری از سال ۵۷ تا حدود سال ۶۰، بعد هم دیگر دوران خاص خود را داشتند.

آقای مهندس هم تجربه و هم خاطره و اطلاعات دارند، به مدت ۷۰ تا ۷۵ دقیقه شما را در فضای دوران ۵۴ تا ۵۷ قرار خواهند داد و بعد هم پاسخگوی پرسش‌های بحثی که خدمتتان ارایه می‌کنند، خواهند بود.^۱

^۱. در متن حاضر که نسخه‌ی پیاده‌شده‌ی سخنرانی نشست اول فراز انقلاب ۵۷ توسط مهندس توسلی است، ویرایش تنها به مواردی محدود بوده که بیم داشته‌ایم به دلیل ساختار گفتاری سخنرانی، فهم دشوار خواهد بود. بنا داشتیم متن را به مشاهده سخنران برسانیم اما متأسفانه به دلیل محدودیتهای موجود و عدم دسترسی به ایشان، فرصت بازنگری ویرایش متن توسط ایشان میسر نشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

بنده از برادر عزیزم، «جناب آقای هدی صابر» و مدیریت خویشان در این برنامه هم تشکر و هم تقدیر می‌کنم. از اینکه در یکی از این جلسات این فرصت را به من دادند که خدمت شما باشم و خاطرات یا انباشت‌های ذهنی خودم را با شما در میان بگذارم، خوشحال هستم. ان‌شاءالله که وقت شما را زیاد تضييع نکرده باشم و بتوانم در فرصت محدود، رخدادهای این دوره‌ی مهم از تاریخ مملکت‌مان را با شما در میان بگذارم. با توجه به اینکه غیر از جوان‌ها و نوجوان‌ها که سنشان اقتضا نمی‌کند، بسیاری از شما در جریان سال‌های ۵۴ تا ۵۷ بوده‌اید، بنابراین آنچه بنده عرض می‌کنم صرفاً یک یادآوری خواهد بود.

پوشش کامل مطالبی که در ارتباط با رخدادهای سال ۵۴-۵۷ وجود دارد، با توجه به تراکم و تنوع اتفاقاتی که در این دوره افتاده، در ۷۰ تا ۷۵ دقیقه ممکن نیست. شاید اگر ۵۰ ساعت وقت باشد، بشود این مجموعه را باز و تحلیل کرد. بنابراین من مجبور هستم که به قسمتی از این رخدادهای پیردازم یا اشاره کنم. طبیعتاً بخش‌هایی را که خود من در مدیریت انقلاب حضور داشته‌ام و در حافظه‌ام هست، مقداری با تفصیل بیشتری خدمتتان ارایه خواهم کرد. به این ترتیب مطالب پراکنده خواهد بود.

[بر اساس] جمع‌بندی‌ای که در نهایت می‌خواهم ارایه کنم، در ابتدا انسجامی را عرض می‌کنم که شما مطالب را در چارچوب همین [انسجام] حاضر بگذارید و مطالب پراکنده بنده را بهتر دنبال کنید.

من انقلاب ما را یک انقلاب مردمی و درون‌زا ارزیابی می‌کنم. بنابراین یکی از جاهایی که شما باید اطلاعاتی را که می‌دهم در این جمع‌بندی بگذارید، این محور خواهد بود. محور دوم این است که در این انقلاب همه‌ی گرایش‌های فکری و همه‌ی اقشار جامعه حضور داشتند. این تحریف تاریخ انقلاب است که [آن را] به یک قشر یا یک گروه اختصاص دهیم. از لاییک‌ها، ملی‌ها، مسلمانان، روحانیون و همه‌ی قشرها

در مدیریت انقلاب حضور داشتند اما طبیعی است که در این فرایند روشنفکران دینی و روحانیون مبارز همکاری نزدیک‌تری داشتند و بنابراین حضورشان در این سال‌ها پررنگ‌تر بود. پررنگ‌تر بودن حضور این دو لایه، به معنای عدم حضور یا عدم نقش و تاثیرگذاری بقیه‌ی قشرها نخواهد بود.

اما عاملی که موجب و ایجادکننده‌ی انقلاب است، همان‌طور که «مرحوم مهندس بازرگان» هم در جمله‌ی معروفی گفته‌اند، رهبر واقعی انقلاب خود شاه بود، یعنی عملکرد خود شاه موجب شد که زمینه‌های انقلاب فراهم شود. خودکامگی شاه و حاکمان رژیم استبداد سلطنتی که قانون اساسی را نقض می‌کردند، آزادی‌ها و حقوق اساسی ملت را نادیده می‌گرفتند، فساد اجتماعی و اقتصادی‌ای که کاملاً در جامعه گسترش پیدا کرده بود، وابستگی مطلق به بیگانگان به‌ویژه آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از زمینه‌هایی است که این انقلاب را پدید آورده است.

بدیهی است که بیگانگان در راستای منافع خودشان از انقلاب بهره‌برداری کرده باشند، به‌ویژه تضادی که بین منافع انگلیس و آمریکا در ایران وجود داشت، [باعث شد] در فرایند انقلاب آنها به نوبه‌ی خودشان تاثیراتی متناسب با منافع ملی خودشان داشته باشند. بایستی اضافه کنم که نقش تخریبی شوروی و «حزب توده» در جریان انقلاب کاملاً چشمگیر و برجسته است که به آن خواهیم پرداخت.

اما سوالی [یا بحثی] که در گزارش تاریخ انقلاب گفته می‌شود، بعضی مبدا انقلاب را یک تاریخ خاصی می‌گویند، مثلاً گفته می‌شود که انقلاب اسلامی بعد از ۱۵ خرداد آغاز شد؛ به نظر بنده این یک تفسیر مکانیکی از تاریخ است! رویدادهای تاریخی مثل حلقه‌های پیوسته‌ای هستند که به هم مرتبطند و هر دوره‌ای بر دوره‌ی بعدی اثر گذاشته است. اگر بخواهیم به‌صورت خلاصه جمع‌بندی کنیم، [جمع‌بندی] این است که ریشه‌ها و مبدا انقلاب اسلامی سال ۵۷ همان مطالباتی است که مردم ما در «مشروطه» و در «نهضت ملی ایران» داشتند؛ همان نفی استبداد، آزادی، نفی استیلا، بیگانگان، استقلال، حاکمیت ملت، جمهوریت و فرهنگ بومی اسلام. بدون تردید همان‌طور که عرض کردم، ۱۵ خرداد هم یکی از این حلقه‌های مهمی است که در این چند دهه رخ داده است.

آنچه که جا دارد در اینجا تاکید کنم و در گزارش ملاحظه خواهید کرد، [این است که] طبیعی است روحانیت نقشی داشته که از ۱۵ خرداد توانسته آن نقشی را که روشنفکران جامعه ما نتوانستند عمل کنند، عمل کند، [یعنی] مبارزات را توده‌ای کند و بتواند حمایت توده‌ی مردم را در مبارزات جلب کند؛ [روحانیت] این ویژگی را داشته است.

یک نکته‌ی دیگر که در تحلیل انقلاب گفته می‌شود و مشهور هم هست، این است که می‌گویند انقلاب اسلامی را مستضعفان و پابرنه‌ها انجام دادند؛ به نظر من این هم یک برداشت کاملاً غیرواقعی است. اتفاقاً انقلاب اسلامی در ابتدا از روشنفکران جامعه‌ی ما آغاز شده، چون بقیه‌ی قشرها آن آگاهی لازم را نداشتند که نسبت به مظلومی که در جامعه می‌رفت، واکنش داشته باشند. [اگر] شما فیلم‌های مستندی را که در راهپیمایی عاشورا و تاسوعا یا در اجتماعات بعدی دیده می‌شود، [مشاهده کنید]، می‌بینید عموماً قشرهای متوسط جامعه هستند. اتفاقاً کارگران و محرومان جامعه آخرین قشرهایی هستند که به انقلاب پیوستند و اتفاقاً آنها بیش از دیگران هم در انقلاب مطالبات خود را مطرح کردند و دنبال می‌کردند.

اینها محورهای اصلی‌ای است که در گزارشی که می‌خواهم بدهم، من کوشش می‌کنم واقعاً مستنداتی از این جمع‌بندی را خدمتتان ارائه کنم. قبلاً هم این محورها را مطرح کردم که مطالبی را که عرض می‌کنم -اگرچه پراکنده است- اما خود شما مستندات همین محورها را در ذهن خودتان جمع‌بندی بفرمایید. طبیعتاً اگر جایی سوالی باشد، بنده بعد از صحبت‌های اولیه در خدمتتان خواهم بود که بتوانم اطلاعات ناقص را خدمتتان تکمیل کنم.

مطالبی که از سال ۵۴ باید مطرح کنیم، در واقع تحلیل شرایط عینی جامعه‌ی ما در سال ۵۴ است؛ آن‌طور که در جلسات قبل توضیح داده‌اند و شما هم دنبال کرده‌اید، به هر حال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دوران «نهضت مقاومت ملی»، دهه‌ی ۳۰ و جبهه‌ی ملی دوم، تشکیل نهضت آزادی ایران و بعد هم ۱۵ خرداد و تغییر استراتژی مبارزه، از مبارزه‌ی قانونی به مبارزه‌ی مسلحانه و مخفی، موجب شد که از همان سال‌های ۴۴، سازمان‌های چریکی -هم با گرایش اسلامی و هم با گرایش مارکسیستی- در کشور شکل بگیرند. این دو جریان نقش موثری در افشای ماهیت رژیم شاه داشتند، به‌طوری

که از بعد از سال ۵۰ دید مردم نسبت به رژیم شاه به کلی متحول شد. از همان سال ۵۰ است که به تدریج ذهنیت گروه‌های اجتماعی نسبت به شاه و استبداد ریزش می‌کند. منتها در مقابل چنین رخدادی، رژیم شاه و به‌خصوص حامیان رژیم شاه یعنی خود آمریکا که از بعد ۲۸ مرداد در ایران حضور داشتند، با مستشاران نظامی، سیاسی و امنیتی‌ای که داشتند، ساواک و تشکیلات امنیتی ما را کاملاً تجهیز کردند که جنبش مسلحانه را سرکوب کند. به‌طور وحشیانه هم این کار را انجام دادند که موجب شد تا سال ۵۴ تقریباً بسیاری از کادرهای حرکت‌های مسلحانه دستگیر و بازداشت شوند و سازمان‌های آنها متلاشی شود.

اما رخدادی که در سال ۵۴ بیشتر جامعه‌ی فعال سیاسی ما را تحت‌تاثیر قرار داد، اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک «سازمان مجاهدین خلق» بود که ضربه‌ی سنگینی به‌خصوص به جریان اسلامی در جامعه‌ی ما زد. بلاخره جامعه‌ی ما جامعه‌ای است که فرهنگ عمومی آن اسلامی است، بنابراین [امید] روشنفکرانی که نگاه اسلامی داشتند و همچنین بازار و بدنه‌ی جامعه که به این جریان امید بسته بودند که بتواند نقش موثری در برخورد با رژیم غاصب شاه داشته باشد، یک‌باره تبدیل به یاس و ناامیدی شد. تحلیل اینکه این [تغییر] چگونه انجام شده، خارج از بحث این جلسه است و وقت بیشتری نیاز دارد، اما من فقط می‌خواهم این سوال را مطرح کنم تا کسانی که این بحث را دنبال می‌کنند بدانند که پایه‌گذاران این جریان [تغییر مواضع] کسانی بودند که در زندان بودند و ساواک آنها را آزاد کرد و بعد از آزادی این حوادث شکل گرفته و بسیاری از تحلیل‌ها نمودار این است که خود ساواک هم در شکل‌گیری چنین تغییر موضعی نقش داشته است؛ اما به نظر بنده، باید نقش اصلی را به همان زمینه‌هایی که در درون خود سازمان مجاهدین وجود داشت، بدهیم. زمینه‌هایش بوده اما کارشناسان ساواک از آن زمینه‌ها استفاده کردند و یک چنین ضربه‌ای را به مبارزات ملت ایران وارد کردند.

خوب، بعد از چنین شرایطی، کسانی که به این تفکر و این جریان علاقه‌مند بودند، احساس وظیفه کردند که باید با این یاس و ناامیدی که به‌خصوص در سطح دانشگاه و روشنفکران به وجود آمده بود، مقابله کنند. شرایط بسیار خفقان‌آور و سخت بود و

حتی دانشجویان را به خاطر کتاب یا جزوه‌ای که با هم مبادله می‌کردند، بازداشت می‌کردند و به لحاظ تحصیلی شرایط سختی را برایشان فراهم می‌کردند. اولین اقدامی که انجام شد [این بود که] یک هسته‌ی مخفی با حضور «آقای مهندس عبدالعلی بازرگان»، «آقای مهندس میرحسین موسوی» و بنده تشکیل شد. طی سال‌های ۵۴ تا ۵۶، این هسته پنج نشریه را تهیه کرد که با امضاهای مستعار در تعداد محدودی تکثیر می‌شد. مثلاً ۱۰۰ نسخه که این ۱۰۰ نسخه به آدرس‌های معینی در داخل و خارج از کشور ارسال می‌شد و دیگران که [این نسخه‌ها را] دریافت می‌کردند، آنها را تکثیر و توزیع می‌کردند. [عناوین] این نشریات «مسلمانان آگاه»، «دانشجویان دانشگاه»، «دانشجویان مسلمان» و «مسلمانان متعهد» [بود که] منتشر شد. دو نشریه‌ی اول، بیشتر پاسخی به همان نشریه‌ی تغییر مواضع سازمان مجاهدین بود. نشریات بعد، در ارتباط با ۱۶ آذر [بود] و از جنبش دانشجویی استفاده شد که باز هم مخاطب آن دانشجویان بودند. [نشریه‌ی] «چگونه با توطئه‌ی رژیم و مارکسیست‌ها مقابله کنیم»، نشریه‌ی بعدی است. [در این نشریه از] مناسبات جلال آل‌احمد هم که فوت کرده بود، استفاده شد و نقشی که جلال آل‌احمد در تقویت فکری حرکت‌های اجتماعی داشتند، استفاده شده بود. این نشریات اگرچه محدود بود اما به نوع خودش توانست تا حدودی با آن یاس و ناامیدی که وجود داشت، مقابله کند.

اما بعد از این دوره، این سه نفر حلقه‌ی خودشان را باز کردند و با جمع دیگری از هم‌فکرانی که همین نگرش را داشتند، نشریات تحلیلی مفصل‌تری را با امضای «جنبش مسلمانان ایران» تهیه کردند. این نشریات از شهریور ۱۳۵۶ تا آبان ۱۳۵۷ در ۱۲ شماره منتشر شد. غیر از آن سه نفری که عرض کردم، «آقای سیدمهدی جعفری» - من عناوین را حذف می‌کنم - «فریدون سحابی»، «هاشم صباغیان»، «حبیب‌الله پیمان»، «حسین حریری» و «یزدان حاج حمزه» به این جمع پیوستند. این جمع هم طبیعتاً یک جمع مخفی بود. این نشریات در دامنه‌ی وسیع‌تری توزیع می‌شد و در این دوره‌ی خفقان، شاید تنها نشریات تحلیلی‌ای بود که به سوال دانشجویان و قشرهای مبارز پاسخ می‌داد و ضمن این‌که به آنها تحلیل می‌داد، به آنها امید هم می‌داد.

در تیرماه ۵۷ تحلیل‌های مشابهی با عنوان «جنبش مسلمانان مبارز ایران» منتشر شد

که بعدها کسانی که این نشریات را دادند، با عنوان «جنبش مسلمانان مبارز»، [به رهبری] دکتر پیمان این کار را ادامه دادند که من از جزییات آن در اینجا صرف نظر می کنم. از اقدامات دیگری که در همین راستا -البته با یک فاصله‌ی زمانی- انجام شد، [اقداماتی است که] از آبان ۵۷، بعد از اوج گیری نهضت اسلامی و سانسوری که در مطبوعات بود، [انجام شد]؛ در واقع [این] همان دوره‌ی دوره‌ی [نخست وزیری] «ازهارى» است که مطبوعات تعطیل می شوند؛ هدف آنها این بود که صدا و سیما و مطبوعات را تعطیل کنند که ضربه‌ای به جنبش اسلامی بزنند و ارتباطات مردم را مختل کنند. برای خنثی کردن چنین روندی، جمعی از دوستان -آقای مهندس عبدالعلی بازرگان، «آقای ابوالفضل حکیمی» و خود بنده و مجموعه‌ای از دوستان نهضت در سراسر کشور و علاقه‌مندانی که بودند- این مسئولیت را به عهده گرفتند و نشریه‌ای به نام «اخبار جنبش اسلامی» تهیه، تکثیر و توزیع می کردند که تمام اخبار و رویدادهایی را که در نقاط مختلف کشور رخ می داد، جمع آوری و منتشر می کردند. این نشریه هم موجب شد که مقداری این خلا را پُر کند. در این دوره‌ی پنجاه و چند روزه‌ی اعتصاب مطبوعات -تا آنجا که بنده اطلاع دارم- این ۱۲ شماره‌ی نشریات، تنها سند مکتوبی است که رویدادهای این دوره را منعکس کرده است.

برای اینکه بتوانم پیوستگی این بحث را از لحاظ تاریخی حفظ کنم، قسمت بعد را به یک نگاه کلان تاریخی اختصاص می دهم که ببینیم سرفصل رخدادهایی که از ۵۴ تا ۵۷ بوده، چیست تا بعد برگردیم و بعضی از قسمت‌ها را با تفصیل بیشتری خدمتتان ارائه دهیم. صرفاً می خواهم یک یادآوری کنم از مجموعه روندی که در این دوره داشته‌ایم.

همانطور که توضیح دادم، بعد از سرکوب جنبش مسلحانه و افشای ماهیت شاه، شاه کوشش می کرد که بتواند با کارهای ظاهرسازی جبران کند؛ تشکیل حزب دوگانه‌ی «اقبال» و «علم» و بعد هم تشکیل «حزب رستاخیز»، از جمله اقدامات ساختاری‌ای بود که شاه می خواست انجام دهد تا یک نوع ادای آزادی و دموکراسی را در کشور فراهم کند.

بعد [به این نکته] می رسیم که این [تلاش‌ها] با شرایط بین‌المللی در اروپا و آمریکا

هم‌زمان است و دوران «کارترو» است که بحث حقوق بشر مطرح می‌شود. آمریکا می‌خواست برای جبران خساراتی که بعد از جنگ ویتنام متحمل شده بود، با شعار حقوق بشر افکار عمومی جهان را به طرف خودش جلب کند. بنابراین در مورد ایران هم این مساله مطرح بود. اتفاقاً شاه هم در صحبت‌هایش همین مطالب را مطرح می‌کرد و می‌گفت دموکراسی و آزادی چیزی نیست که به مملکت وارد شود و باید در خود مملکت ایجاد شود. منتها می‌گفت من هستم که باید به ملت آزادی بدهم، ما باید به اندازه‌ای که ملت ظرفیت دارد، به مردم آزادی بدهیم و آزادی این است که بلاخره دو حزب درست کرده‌ایم؛ بعد از آن حزب واحد رستاخیز را درست کرده‌ایم.

از رخدادهای مهم در سال ۵۴ که باید برجسته کنیم و به آن اشاره کنیم، نامه‌ی سرگشاده‌ی ۵۳ صفحه‌ای آقای دکتر علی‌اصغر حاج‌سید جوادی است که در ۵۴/۱۱/۲۷ به «نصرت‌الله امینی»، رئیس دفتر شاه می‌نویسند. این تحلیل ۵۳ صفحه‌ای یک نشریه‌ی کاملاً موثر بود و در جمع روشنفکران و کسانی که نشریه را دریافت می‌کردند، [می‌دیدند در این نشریه] ماهیت رژیم شاه و ریشه‌های فساد در دستگاه دولت و آن تاکتیک‌هایی که به کار می‌برد، کاملاً باز شده بود و بنابراین در جهت آگاهی مردم بسیار نقش موثری داشت.

اقدام بعدی که به عنوان یک رخداد باید به آن اشاره کنیم؛ بعد از اینکه همه‌ی برنامه‌های شاه و آمریکا با شکست مواجه شد، اقدامی که به نظرشان رسید انجام دهند، تغییر دولت بود. چون مردم ناراضی هستند، شاه که مقصر نیست، بنابراین دولت مقصر است و [رئیس] دولت هم «آقای هویدا» است که ۱۳ سال در راس دولت بوده و به هرحال [باید] در مجموعه‌ی این نارضایتی‌ها به عنوان مسبب تلقی می‌شود. بنابراین هویدا برکنار می‌شود و «دکتر آموزگار»، یکی از تکنوکرات‌هایی که در دولت هویدا بوده، جایگزین هویدا می‌شود.

شاه در اقدام بعدی برای اینکه بتواند پایگاه خودش را در آمریکا حفظ و تقویت کند، سفری به آمریکا انجام داد. در این سفر دانشجویان ایرانی [مقیم] آمریکا استقبال بسیار گرمی از شاه انجام می‌دهند که یکی از تظاهرات گسترده‌ی ایرانیان در تاریخ آمریکاست. به‌طوری که پلیس آمریکا مجبور می‌شود با گاز اشک‌آور با

تظاهرات کنندگان برخورد کند. گاز اشک‌آور در فضای کاخ سفید که کارتر و شاه هم در بالکن آن ایستاده بودند، پراکنده می‌شود و شاه اجباراً مثل بقیه، اشک‌هایش سرازیر می‌شود. مطبوعات آمریکا نوشتند با گاز اشک‌آور از شاه استقبال شد. این یکی از رخدادهایی بود که هم [بر] افکار عمومی آمریکا [تاثیر گذاشت] و هم انعکاس آن در ایران آثار مثبتی داشت.

رخداد بعدی در ۱۷ دی‌ماه است، انتشار مقاله‌ی توهین‌آمیز به «آیت‌الله خمینی» در روزنامه‌ی اطلاعات که بعدها معلوم شد به قلم «آقای داریوش همایون» - اگر اشتباه نکنم - وزیر اطلاعات آن موقع، نوشته شده بود. این [مقاله] سرآغاز تحولات بعدی است که در سال ۵۶ اتفاق می‌افتد و اولین حادثه، حادثه‌ی قم است [که در آن] روحانیون و مردم اعتراض می‌کنند و عده‌ای شهید می‌شوند. در چهل‌م قم، در تبریز و چهل‌م تبریز در یزد و شهرهای دیگر همین‌طور این مراسم چهل‌م موجی از تحولات اجتماعی را در پی دارد و مردم را برای گسترش مخالفت‌ها و حضورشان در عرصه‌ی مبارزات اجتماعی آماده می‌کند.

من همین جا این نکات را اضافه کنم که در این رخدادها مثلاً در چهل‌م تبریز که در مسجد آذربایجانی‌های بازار برگزار شد، اطلاعیه‌اش با امضای مهندس بازرگان بود. در این شرایط کسان دیگری نبودند و آمادگی این را نداشتند که بتوانند [از مردم] دعوت به [حضور در] چنین اجتماعی بکنند. اطلاعیه‌ی چهل‌م بعدی هم که در مسجد جامع بازار برگزار شد، باز هم به امضای مهندس بازرگان، «دکتر سبحانی» و آقای احمد صدر حاج‌سیدجوادی است. این‌ها را عرض می‌کنم تا بعداً [در] بحث مدیریت انقلاب و [این موضوع که] چه کسانی در این انقلاب نقش داشتند، به تدریج خود شما بتوانید جمع‌بندی کنید که در آن شرایط بحرانی چه کسانی آماده‌ی سرمایه‌گذاری بودند.

در ۱۹ فروردین سال ۵۷، ساواک برای این‌که ارباب خود را توسعه بدهد، برنامه‌ریزی کرده بود جلوی منزل پنج تن از فعالان «جمعیت [ایرانی] دفاع از آزادی و حقوق بشر» - که بعد به تفضیل به آن اشاره می‌کنیم - از جمله آقای مهندس بازرگان و چند نفر دیگر که اسامی‌شان را عرض می‌کنم، [بمب] گذاشتند. این هم رخداد مهمی بود. البته [این اقدام همراه] با یادداشتی بود [مبنی بر این] که این اولین اقدامی است که

علیه شما دارد انجام می‌شود. این تحلیل بود که به هر حال فعالان جنبش را در داخل مرعوب بکند تا دست بردارند، اما آنها نه تنها دست برنداشتند، بلکه با اعتراض خودشان و ادامه [مبارزه] چنین ترفندهایی را خنثی کردند.

در ۲۲ فروردین تظاهرات دانشجویان در دانشگاه گسترش پیدا می‌کند، در ۲۴ فروردین بازار تبریز به اعتراض و همراهی با تظاهرات دانشجویان دانشگاه تبریز تعطیل می‌شود.

اول اردیبهشت سال ۵۷ خبرنگاری از بلژیک به ایران آمد. خانم ایشان ایرانی بود، [این خبرنگار] مخفیانه به ایران آمده بود. این ارتباطات را مرحوم صادق قطب‌زاده که آن موقع در اروپا بودند، هماهنگ می‌کرد. ایشان یک فیلم یک‌ساعته تهیه کردند که حدود بیست و چند دقیقه‌اش مصاحبه‌ای بود که با مهندس بازرگان انجام شده بود. مهندس بازرگان در این مصاحبه، تصویری از شرایط داخلی ایران ارائه دادند و جمله‌ی معروفی دارند که تا موقعی که شاه در ایران هست، امکان تامین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی وجود ندارد. این جمله، تیترو روزنامه‌ها بود که از مصاحبه‌ی مهندس بازرگان قرض کرده بودند. این فیلم یک‌ساعته در تلویزیون‌های اروپا و آمریکا پخش شد و خودش انعکاس مبارزات داخل ایران به خارج از کشور بود.

در ۳۰ اردیبهشت مهندس بازرگان نامه‌ای به رئیس دفتر شاه می‌نویسد و از شاه دعوت به مباحثه می‌کند، در سه محوری که در آن نامه بوده که شامل بحث اجرای قانون، تخلف از قانون و جایگاه سلطنت و شاه (ارزیابی عملکرد شاه) بود. طبیعی است که این نامه جواب داده نشد اما نفس این‌که در آن شرایط اختناق کسی نامه‌ای به شاه بنویسد و درخواست مناظره بکند، در شکستن آن هیبتی که شاه و استبداد داشت، نقش موثری داشت.

این اقدامات ترمیمی برای این‌که دید مردم عوض بشود، همین‌طور ادامه دارد. در ۱۵ خرداد سال ۵۷، «ارتشبد نصیری» از ریاست ساواک برکنار می‌شود و «ناصر مقدم» جایگزین او می‌شود. ناصر مقدم، چهره‌ی جدیدی است و تا پیروزی انقلاب کوشش می‌کند که ترمیم بکند و به نوعی از انقلاب جلوگیری کند.

در ۳۰ خرداد، شاه مصاحبه‌ای با «هرالد تریبون» دارد، من این را انتخاب کردم تا

سیر تحول ذهنیت مبارزین و همچنین آن طرف یعنی رژیم شاه را متوجه بشویم. توجه کنید ۳۰ خرداد سال ۵۷ است، شاه در این مصاحبه تصریح می‌کند: هیچ‌کس نمی‌تواند من را سرنگون کند زیرا ۷۰۰ هزار نظامی، بیشتر کارگران و اکثریت مردم پشتیبان ما هستند. ببینید مستبدین تاریخ همیشه همین جور هستند و تا آن لحظه‌ی آخر فقط تا نوک دماغشان را می‌بینند و نمی‌توانند واقعیت را ببینند تا اینکه بعد موقعی هست که می‌رسیم به آبان‌ماه که می‌گوید من صدای انقلاب را شنیدم، چند ماه بیشتر فاصله ندارد که می‌گوید من صدای انقلاب را شنیدم، منتها پاسخش این است که بسیار دیر است! در مردادماه [سال ۵۷] به مناسبت ماه رمضان، تظاهرات علیه رژیم گسترش پیدا می‌کند، در شهرها مردم در خیابان‌ها تظاهرات می‌کنند و به تدریج در تهران و در شهرستان‌ها این تظاهرات به خشونت کشیده می‌شود. در این خشونت‌ها تعداد زیادی کشته و زخمی می‌شوند.

در ۲۹ مرداد سال ۵۷، سینما رکس آبادان گرفتار آتش‌سوزی مهیبی می‌شود و ۳۲۷ نفر کشته می‌شوند. ساواک و دولت این [آتش‌سوزی] را کار عناصر مذهبی متعصب می‌دانند ولی مردم آن را کار ساواک ارزیابی می‌کنند. البته بنده به عنوان یک اطلاع‌یاب این را اضافه بکنم که بعد از انقلاب مشخص شد که اتفاقا یکی از گروه‌های مسلمان و مبارز در اهواز دست به این کار زده بودند، اما بعد از انقلاب این را زیاد باز نکردند. من به لحاظ اطلاع‌رسانی مستقیم لازم دیدم که این [موضوع] را عرض کنم. من در مورد نهضت آزادی ایران فعلا مطلبی را مطرح نکرده‌ام، به هر حال نهضت هم از سال ۵۶ تجدید سازمان کرد. در طول سال ۵۷ هم نشریاتی داشت؛ در ۶ شهریور سال ۵۷ نشریه «برای نجات ایران از بن‌بست، شاه باید برود»، یکی از نشریات کلیدی است که در منابع مختلف نقل شده است. اولین باری است که در داخل کشور یک سازمان سیاسی تصریح می‌کند که شاه باید برود. حالا دیگر {می‌بینید} اتهاماتی که بعد از انقلاب به مهندس بازرگان و این دوستان زدند، چقدر مغایر با واقعیت‌های تاریخی است.

در ۱۳ شهریور ۵۷ نماز عید فطر در قیطریه برگزار می‌شود. البته این را هم عرض کنم که در سال ۵۶ هم نماز عید فطر در تپه‌های قیطریه به امامت «آیت‌الله سیدابوفاضل

زنجان» برگزار شد و نماز در همان فضای سال ۵۶ نقش موثری بر گسترش مبارزات داشت. در سال ۵۷ نماز به امامت «دکتر مفتاح» برگزار شد. جمعیت بسیار گسترده بود. بعد از این نماز عید فطر است که اولین راهپیمایی به طور خودجوش شکل می‌گیرد. البته قبل از نماز با جمعی که از ستاد برگزاری نماز عید فطر بودند، مطرح کرده بودند و آنها موافقت نکرده بودند که [تظاهرات] از درون خود نماز برگزار شود، بنابراین راهپیمایی بعد از نماز شروع شد. در این راهپیمایی نقش اصلی را هم «آقای هادی غفاری» داشت.

خوب ۱۷ شهریور بعد از همین تاریخ است که «جمعه‌ی سیاه» {رخ می‌دهد} که در دوره‌ی «شریف امامی» است. حکومت نظامی انجام می‌شود و تعداد زیادی در میدان ژاله‌ی سابق - میدان شهدای فعلی - شهید می‌شوند. «ارتشبد اویسی»، {در آن زمان} فرماندار نظامی تهران است. تعداد کشته‌شده‌های مستند که در بهشت زهرا در قطعه‌ی ۱۷ هستند، حدود ۸۰ نفر است. [البته] طبیعی بود که در آن فضای ملتهب تعداد [کشته‌شدگان] بیشتر گفته می‌شد.

از اول مهر که مدارس باز می‌شود، دانش‌آموزان به جنبش می‌پیوندند و اعتصابات به تدریج در تهران و شهرستان‌ها گسترش پیدا می‌کند.

۱۳ مهر عزیمت آیت‌الله خمینی از نجف به پاریس است که خود این یک رخداد مهم است که چگونه آقای خمینی از نجف به پاریس رفتند؛ ابتدا ایشان تصمیم داشتند که به کویت بروند، کویت مانع ورود ایشان شد. قبلاً از طریق «آقای داعی» قرار شده بود که آقای دکتر یزدی در این سفر همراه [آقای خمینی] باشند. البته اختلاف روایت است، برخی از کسانی که امروز اظهارنظر می‌کنند، می‌گویند که آقای خمینی خودشان تصمیم گرفتند و با «احمد آقا [خمینی]» مشورت کردند و به پاریس رفتند. ولی مجموعه گزارش‌هایی که آقای دکتر یزدی می‌دهند و خوب، بیشتر مقبول به نظر می‌رسد، این است که آقای دکتر یزدی و دوستانی که در پاریس بودند، زمینه‌ی این سفر را فراهم کردند. بحث حضور آیت‌الله خمینی در پاریس و پیامدهایش را چون مهم است، جداگانه عرض خواهم کرد.

از مهرماه اعتصاب معلمان، دانشجویان، بازار و صنایع به تدریج گسترش پیدا

می‌کند. نشریه‌ی «سنگر به سنگر» که نهضت [آزادی بیرون] داده است، در همین مقطع است و نشریه‌ی بعدی درمی‌آید که «کارکنان دولت حالا نوبت شماست» و به تدریج کارکنان دولت در عرصه‌های مختلف وارد اعتصاب می‌شوند، به طوری که از همان ماه‌های آبان و آذر مشکل برق، بنزین و خدمات در کشور وسیع می‌شود. در واقع مدیریت رژیم کاملاً فلج می‌شود. آن وقت برای مقابله با [اثرات] این اعتصابات که در واقع شمشیر دولبه است، بعد عرض می‌کنم که چگونه کمیته تنظیم اعتصابات با این مشکل برخورد کرده است.

در ۲۶ مهرماه آیت‌الله خمینی با «روزنامه‌ی لوموند» مصاحبه‌ای دارند، در آنجا تصریح می‌کنند که حل مسایل ایران فقط زمانی امکان‌پذیر است که سلطنت پهلوی از میان برداشته شود.

در ۲۰ مهر مهندس بازرگان به پاریس سفری می‌کنند و مذاکراتی با آقای خمینی دارند. در این سفر و مذاکرات است که زمینه‌های تشکیل شورای انقلاب و به تدریج پایه‌ی اقدامات بعدی، گذاشته می‌شود. آقای مهندس بازرگان حاضر نمی‌شوند که در آنجا اظهارنظری بکنند و موکول می‌کنند به زمانی که به تهران بیایند و در شورای مرکزی نهضت مطرح بکنند. بعد در بیانیه‌ای در تهران که اشاره خواهم کرد، پیامش همین هست که با توجه به این که اکثریت قاطع ملت ایران رهبری آیت‌الله خمینی را پذیرفته‌اند، ما هم به تبع مردم، رهبری آیت‌الله خمینی را می‌پذیریم و تایید می‌کنیم. خوب این همان تفاوت دیدگاهی است که مهندس بازرگان همیشه با آیت‌الله خمینی داشته‌اند که همیشه تاکید کرده‌اند که منشأ قدرت مردم هستند. در آن نطق ۱۵ بهمن هم که در آن حکم گرفتند، آنجا هم بلافاصله به همین مساله تاکید کردند.

در ۴ آبان بیش از هزار تن از زندانیان سیاسی از جمله «آیت‌الله طالقانی» و «آیت‌الله منتظری» از زندان آزاد می‌شوند. آزادی زندانیان و حضور آنها در جامعه، موج جدیدی از گسترش جنبش و تظاهرات مردم و استقبال مردم را به خود اختصاص می‌دهد.

در ۱۴ آبان «آقای دکتر سنجابی» {دبیرکل وقت نهضت ملی} با آیت‌الله خمینی ملاقاتی دارند و متعاقب آن ملاقات، یک بیانیه ۳۰مضایی هست که در یادداشت‌ها هست، خدمتان می‌خوانم.

در همین ۱۵ آبان است که دولت ارتشبد از هاری تشکیل می شود و در همین مقطع است که بعضی از مقامات پیشین مثل «نصیری»، «آزمون»، «همایون»، «روحانی»، «شیخ الاسلام»، «نیک پی» و «هویدا» بازداشت می شوند؛ تصور این بود که با بازداشت این ها، احساسات مردم یک مقدار فروکش می کند اما عملاً چنین اتفاقی نمی افتد.

۱۵ آبان هم که عرض کردم، شاه در یک سخنرانی اعتراف می کند که من خطای گذشته، بی قانونی و ظلم و فساد را دیگر تکرار نمی کنم و صدای انقلاب را شنیدم که طبیعتاً بسیار دیر بود.

از رخدادهای دیگری که من باید اشاره کنم و بعد با تفصیل بیشتر به آنها بپردازم، بحث ۱۹ و ۲۰ آذر، راه پیمایی تاسوعا و عاشوراست؛ این راه پیمایی ها به هر حال زمینه ی گسترش حضور مردم و فراندوم مردم برای نخواستن رژیم شاهنشاه و تایید رهبری آیت الله خمینی را کاملاً برجسته می کند.

از اقدامات برجسته ای که در ۵ دی اتفاق می افتد، شهادت «استاد نجات الهی»، استاد دانشگاه امیرکبیر است و پیامد این شهادت ها هم گسترش مبارزات است. در ۸ دی تظاهرات و کشتار مردم آن قدر گسترش پیدا می کند که رژیم شاه و آمریکا مستاصل می شوند و دست از آن سیاست مشت آهنین برمی دارند. بنابراین ارتشبد از هاری استعفا می دهد و در ۹ دی با «دکتر بختیار» مذاکره می شود تا مامور تشکیل کابینه بشود. البته بعد از بختیار، با «دکتر امینی» و «دکتر صدیقی» هم مذاکراتی شد ولی شاه شرایطی را که آنها داشتند، نپذیرفت و نهایتاً در یک شرایط استیصال، شرایط بختیار را پذیرفت. بختیار در ۱۶ دی خودش را به شاه معرفی کرد که من بعد، جزییات پشت پرده ی این ها را با توضیحات بیشتری خدمتتان ارایه می کنم.

۲۶ دی شاه از ایران خارج می شود که پیروزی بزرگی برای ملت ایران بوده و کسانی که آن موقع شاهد بودند، به خاطر دارند که فضای شور و نشاطی که در آن مقطع در شهرهای کشور به وجود آمد، کاملاً وصف ناشدنی است.

در ۴ بهمن، ۴۰۰ تن از همافران در اصفهان، شیراز و بوشهر با یک راه پیمایی از آیت الله خمینی حمایت می کنند. ۹ بهمن تظاهرات علیه دولت بختیار شکل می گیرد و ۱۲ بهمن ورود آیت الله خمینی به ایران است. «دیو چو بیرون رود، فرشته درآید»، این

شعار کلیدی‌ای بود که در پوستره‌های آن موقع بر در و دیوار بود. نیاز هست که بحث استقبال از امام و مسایلش را در فرصتی بیشتر توضیح بدم، چون الان فقط دارم محور عرض کنم.

در ۱۵ بهمن مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر موقت انتخاب می‌شود. در ۱۸ بهمن، ۲۴ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی استعفا می‌دهند. ۱۹ بهمن یک راه‌پیمایی بزرگ در سراسر کشور در تأیید مهندس بازرگان شکل می‌گیرد. در ۲۰ بهمن، طرفداران قانون اساسی، طرفداران بختیار شعار دادند که «بختیار، بختیار سنگرت را نگه دار!»؛ هنوز این تقابل وجود دارد و این آخرین مقابله‌ای است که سلطنت‌طلب‌ها با جریان انقلاب دارند.

در ۲۱ بهمن، همافران و درجه‌داران نیروی هوایی در دوشان‌تپه‌ی تهران شورش می‌کنند. درگیری با افسران گارد سلطنتی انجام می‌شود. نهایتاً در بعداز ظهر ۲۲ بهمن دولت بختیار و رژیم پهلوی سقوط می‌کند و انقلاب به پیروزی می‌رسد.

این یک نگاه تاریخی کلان از رخدادهایی است که در این دوره انجام شده، برای این‌که ما یک تصویر داشته باشیم. اما مطالبی هست که باید تفصیلی‌تر خدمتتان ارایه کنم. طبیعی است که خیلی از رخدادها هست که حتی امکان اشاره کردن به آنها هم نیست. من همین‌طور که به چشمم می‌آید، فقط سعی می‌کنم [به رخدادها] اشاره شود. اما از رخدادهای مهم تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر است. همان‌طور که عرض کردم زمینه‌ی تشکیل این جمعیت، نقض حقوق اساسی ملت ایران است که در طول سال‌های بعد از ۲۸ مرداد توسط رژیم شاه به‌طور مشخص تشدید می‌شود. از طرف دیگر اعلام سیاست حقوق بشر از طرف دولت کارتر در اوایل سال ۵۶ است. در چنین شرایطی است که مدیران انقلاب و فعالان سیاسی در آن دوران احساس مسئولیت می‌کنند. اگر حافظه من اشتباه نکند، پیشنهاد اولیه‌ی تأسیس جمعیت را «مرحوم سید فتح‌الله بنی‌صدر» که از حقوق‌دانان ملی و خوش‌نام است و در تمام این مراحل هم با فعالیت حقوق بشر همراهی داشتند، داده‌اند. کاری که این جمعیت انجام داد، نقش کاملاً کلیدی داشت. این جمعیت در چند جبهه عمل کرد؛ هم توانست با مکاتبات و ارتباطاتی که با رژیم شاه و مسئولان دارد، اعتراض خود را به

آنها منتقل کند و هم توانست از زندانیان و تبعیدی‌هایی که زیر فشار بودند، دفاع کند و زمینه‌های ایجاد روحیه برای مردم را فراهم کند تا با روحیه‌ی بیشتری در جریان انقلاب مشارکت کنند. [آنها همچنین کوشیدند] با مکاتباتی که با نمایندگان حقوق بشر انجام می‌دادند، صدای مظلومیت ملت ایران و مظالم رژیم شاه را با زبان حقوقی و زبانی که آن نهادهای حقوق بشر می‌فهمیدند و واکنش نشان می‌دادند، منعکس کنند.

جا دارد در اینجا از کسانی که در بین ما نیستند، از مرحوم قطب‌زاده ذکر کنم که در این ارتباطات بین‌المللی در این دوران نقش موثری ارایه کرده است. البته دیگران هم [نقش] داشتند که چون در قید حیات هستند، ذکری از آنها نمی‌کنم.

جمعیت، فعالیت رسمی‌اش را از ۱۶ آذر ۵۶ با ارسال نامه‌ای که ۲۹ تن از شخصیت‌های مبارز ملی و روحانی آن را امضا کرده بودند، آغاز می‌کند. بررسی ۲۹ امضا خیلی قابل توجه است [و نشان می‌دهد که] طیف مختلفی از شخصیت‌های ملی و اسلامی در اینجا حضور دارند؛ حتی گروه‌های لائیک هستند، از کانون نویسندگان هستند، طبیعتاً از نیروهای ملی و نیروهای ملی-مذهبی هم در اینجا حضور دارند. این جمعیت تا ۲۲ بهمن، یعنی ۱۴ ماه به فعالیتش ادامه داد.

برای اینکه چند نکته از نقطه‌نظرهای جمعیت را منعکس کنم، [اشاره می‌کنم که] در اولین نامه‌ای که به دبیرکل سازمان ملل نوشتند، این نکات آمده بود: «محیط اجتماعی و سیاسی مملکت ما در یک-دو قرن اخیر در جهت نفی آزادی و شخصیت افراد تحول یافته و این تحول زاینده‌ی حکومت خودسرانه‌ی فردی و نتیجه‌ی آن اختناق عمومی و سلب حیثیت ذاتی هموطنان است». ببینید این جمعیت در سال ۵۶ روی چه نکاتی تاکید می‌کند، [به عنوان] یکی از موارد نقض حقوق بشر، به گفته‌ی شاه به هنگام اعلام حزب واحد رستاخیز اشاره شده است؛ این صحبتی است که شاه بعد از تاسیس حزب رستاخیز می‌کند: «کسانی که عضویت حزب واحد رستاخیز را نپذیرند، خائن و بی‌وطن شناخته می‌شوند و باید کشور را ترک کنند و یا هیچ‌گونه توقعی از دولت نداشته باشند». صریحاً گفته بود که ما بهتان گذرنامه می‌دهیم، کشور را ترک کنید.

در نامه‌ای که جمعیت در تاریخ ۵۷/۲/۱۱ به محمدرضا شاه می‌نویسد، چنین گفته

می‌شود- اول خودشان را معرفی می‌کنند- «وظیفه‌ی الهی و وجدانی و قانونی خود می‌دانیم که مطالب ذیل را مستقیماً به استحضار اعلی‌حضرت که کلیه‌ی اختیارها و انتصاب‌ها و فرمان‌ها {را} برخلاف {نص} صریح قانون اساسی و بدیهی‌ترین اصول آزادی سیاسی، در قدرت انحصاری خود قرار داده‌اند و بنابراین منطقاً، یگانه مسئول جریان‌های مملکت و عملیات دولت می‌باشند، برسانیم. انقلاب سفید، دموکراسی رستاخیزی در تمدن بزرگ که اعلی‌حضرت دایماً نوید می‌دهند و محصولش خفقان و آزار و زندان و شکنجه و کشتار از یک طرف و نابسامانی‌ها و تنگناهای کمرشکن و از بین رفتن تولیدات ملی از طرف دیگر است، چه ارزشی برای ملت ستمدیده ایران دارد؟»

خوب، یکی از دستاوردهای جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، همان برگزاری راهپیمایی تاسوعاست که قبلاً اشاره کردم. بعد از کشتار ۱۷ شهریور یک فضای رعب و وحشت در جامعه به وجود آمده بود، به‌طوری که حتی جمع‌بندی در سطح دوستان و فعالان سیاسی این بود که دستیابی به پیروزی سه-چهار سال عقب افتاد. چنین تحلیلی حتی در سطح روشنفکران هم بود. همین جمعیت و دیپلماسی انقلاب که محور بعدی‌ای است که عرض می‌کنم، این‌ها محورهایی است که توانست با این روحیه‌ی یاس و ناامیدی که به وجود آمده بود، مقابله کند و با آن دیپلماسی انقلاب، توانستند شرایطی را فراهم کنند که در ۱۹ آذر ۵۷ در روز حقوق بشر و روز تاسوعا که یک چنین تقارنی داشت، کمیته‌ای از نمایندگان دفتر آیت‌الله طالقانی، جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، روحانیت مبارز تهران، نهضت آزادی ایران، انجمن اسلامی مهندسين، معلمان، جبهه‌ی ملی و جمعیت حقوقدانان تشکیل شود که ستادی بود که در واقع برگزارکننده‌ی راهپیمایی تاسوعا بود. همین ستاد راهپیمایی عاشورا را انجام داد و بنده هم در آن ستاد از سوی نهضت، وظیفه‌ی تبلیغات راهپیمایی را داشتم. شاید فقط یک جلسه نیاز باشد که بررسی تدارک راهپیمایی تاسوعا و عاشورا و پیامدهایش با جزئیات توضیح داده شود. خوب، این راهپیمایی از ۱۰ نقطه‌ی تهران برنامه‌ریزی شده بود، مقصد هم میدان آزادی بود. نقش راهپیمایی تاسوعا و عاشورا در پیروزی انقلاب نقشی کاملاً کلیدی است و در سطح داخل و جهانی نقطه‌ای است که به عنوان رفراندوم و نظر مردم در رابطه با این که رژیم شاه را نمی‌خواهند و رهبری آیت‌الله

خمینی را تایید می‌کنند، کاملاً مورد توجه قرار گرفت.

برای آن‌که با این جمعیت آشنا بشویم، [توضیح بدهم که] کمیته‌ی اجرایی جمعیت، ۹ نفر بودند: مهندس بازرگان، «دکتر نورعلی تابنده» که امروز مجموعه‌شان زیر فشار هستند، دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی، دکتر کریم سنجابی، «احمد صدر حاج سیدجوادی»، «دکتر عبدالکریم لاهیجی»، «دکتر اسدالله مبشری»، دکتر میناچی و «حسن نزیه». بعدها (منابع را خدمتان ارایه می‌کنم).

در [میان] آن ۲۹ نفر، «آیت‌الله سید ابوالفضل زنجانی»، «مهندس حسینی»، «خلیل‌الله رضایی» (پدر چند شهید)، «دکتر کاظم سامی»، دکتر یدالله سبحانی، «اسلام کاظمیه»، «دکتر منوچهر هزارخانی» و «دکتر ابراهیم یونسی» جزو امضاکنندگان این هیات موسس بودند که آن نامه را هم به دبیرکل سازمان ملل فرستادند. جا دارد که چون آقای دکتر ملکی هم حضور دارند، تصریح کنم که من اسم همه را نمی‌گویم، اما آقای دکتر ملکی هم جزو این جمعیت و جزو امضاکنندگان این بیانیه بودند که ما از ایشان، خدماتشان، گذشته‌شان و پایداری شان همیشه تقدیر می‌کنیم.

مجموعه فعالیت‌های جمعیت هم شامل مصاحبه‌ی مطبوعاتی، نامه به مسئولان که عرض کردم، اظهارنظر در مورد رخدادهای ضدملی، انتشار اسامی روحانیون و... [بود]، مفصل است. چیزی که جالب است، در این تاریخ ۵۰ نفر از روحانیون در تبعید هستند، از جمله «آیت‌الله خامنه‌ای» و بسیاری از کسانی که بعد از انقلاب نقش داشته‌اند. اینها همه به جمعیت نامه نوشته‌اند، جمعیت پی‌گیری کرده، از آنها دفاع کرده، بنابراین جمعیت برای تمام اقشار، مرجعی بود.

این‌که عرض می‌کنم ۵۰ نفر در تبعید بودند، نمودار حضور و مشارکت روحانیت در این دهه‌ی قبل از انقلاب است که با حضور خودشان مشمول این تبعیدها بودند.

من برای اختصار -[با توجه به این‌که] که وقت کم است- از بعضی از جزئیات صرف‌نظر می‌کنم؛ دو مطلب ضروری دیگر هست که به عنوان سرفصل فقط مطرح کنم؛ یکی بحث اعتصابات است؛ خوب، همان‌طور که عرض کردم، اعتصابات یک شمشیر دولبه بود. یک هدفش این بود که رژیم را فلج کند که این نقش را به‌طور قاطع ایفا کرد. اما آن طرف شمشیر هم چون خدمات در اختیار مردم قرار نمی‌گرفت،

زندگی مردم زیر فشار بود اما من شهادت می‌دهم و کسانی که آن دوران بودند هم قطعاً شهادت خواهند داد که مردم ما صبورانه تمام این سختی‌ها را بدون اینکه شکایت کنند، [تحمل کردند]. من یادم نمی‌آید و یا حداقل به خاطر ندارم که در آن شرایط کسی از سختی‌هایی که آن دوره بود و بسیار سخت هم بود، [شکایتی کرده باشد]. مثلاً برای نفت صف‌های بسیار طولانی برقرار بود، خاموشی‌های طولانی بود که زندگی مردم را فلج می‌کرد، در زمستان مردم مشکل داشتند، در تابستان مشکل داشتند، اما مردم با طیب خاطر این سختی‌ها را پذیرا بودند چون خودشان را عضو جامعه‌ی انقلاب می‌دیدند و اهداف انقلاب کاملاً برای مردم مفهوم بود. [این اهداف] هم ضداستبدادی بود، هم ضد استیلا بیگانه بود. مردم می‌خواستند خودشان بر سرنوشت خودشان حاکم شوند، بنابراین مردم ما بی‌دریغ این سرمایه‌گذاری را انجام دادند. این در واقع مسئولیت کسانی را که بعد از انقلاب دولت‌ها را تصدی کردند، سنگین کرده، این‌که شما امروز با این ملت که این سرمایه‌گذاری سنگین را کردند، چگونه برخورد می‌کنید؟

مشکل دیگر این بود که صدور نفت هم متوقف شده بود، به هر حال قرار بود نفت در حد نیاز داخلی تولید شود، اما مقاومتی در پالایشگاه به‌خصوص [از سوی] کارگرانی که به حزب توده اعتقاد داشتند، [وجود داشت]. بنابراین آیت‌الله خمینی هیاتی را انتخاب کردند که بروند و رسماً بخشی از صنعت نفت را راه‌اندازی کنند. سرپرست این کمیته مهندس بازرگان بود. سه نفر را ایشان [(آیت‌الله خمینی)] انتخاب کردند: [مهندس بازرگان]، آقای هاشمی رفسنجانی و «مهندس کتیرایی» و اختیار داده بودند که دو نفر را هم خود این سه نفر انتخاب کنند، آنها هم آقای مهندس حسینی و آقای مهندس هاشم صباغیان را انتخاب کردند. مسئولیت این کمیته هدایت و تنظیم اعصابات بود تا بتوانند در حد نیاز داخلی عمل کنند. آن موقع مصرف داخلی حدود ۷۰۰ هزار بشکه بود که توانستند این کار را به خوبی انجام بدهند. من منابعش را خدمتتان می‌گویم. داستان بسیار مفصلی دارد که هیات در چه فرایندی توانست این مهم را انجام بدهد.

یکی از کارهای جنبش اسلامی این بود که در همین دوره که رسانه‌ها هم تعطیل

بود، ۹ شماره نشریه‌ی ویژه‌ی نفت را از ۵۷/۱۰/۱۶ تا ۵۷/۱۰/۲۳ منتشر کرد که مجموعه اخبار این هیات در آن نشریات منعکس شده است. مهندس بازرگان در ۵۷/۱۰/۱۷ در اجتماع صدهزار نفری مردم آبادان سخنرانی دارند که می‌گویند «گلوی استبداد در دست کارگران نفت است»، این عنوان صحبت ایشان بوده است. از جنایات رژیم و موارد نقض قانون و فشارهایی که ملت در ۲۷ سال گذشته تحمل کرده، تحلیلی می‌کنند و این روند را توضیح می‌دهند و به مردم آگاهی می‌دهند. در شیراز [هم] سخنرانی گسترده‌ای داشتند و اولین استقبال رسمی قبل از انقلاب در فرودگاه شیراز از آقای مهندس بازرگان و همراهانشان انجام شده بود. دوستان شیراز بعداً توضیح دادند [که این استقبال] از لحاظ تاریخی بسیار قابل توجه بود.

بحث بعدی، تنظیم اعتصابات بود، اعتصابات یک ضایعه دیگر هم داشت؛ کارگرا بی‌کار شده بودند و زندگی‌ها به سختی تامین می‌شد. به عکس کسانی که نسبت به فرهنگ ما ایرانی‌ها بدبین هستند، دوران انقلاب دورانی است که [نشان می‌دهد] اگر شرایط مساعد باشد، روحیه و خصوصیت مثبت ما ایرانی‌ها کاملاً ظهور و بروز دارد؛ [در دوران انقلاب] کمیته‌های متعدد کمک‌رسانی در تهران، استانها و شهرهای مختلف تشکیل شده بود و کمک‌های مالی به‌طور منظم از طریق این ستادها به [کارگران] کارخانجاتی که از کار بی‌کار می‌شدند و خانواده‌های آنها نیاز داشتند، کاملاً کمک‌رسانی می‌شد تا مردم بتوانند به اعتصابشان ادامه بدهند؛ این پشتیبانی مردمی برای ادامه‌ی مبارزه یکی از محورهای کاملاً قابل ملاحظه است. اگر ملتی به‌طور طبیعی در یک حرکت اجتماعی حضور داشته باشد، ایثار جان و مال، از لوازم این کار است که ملت ما در این دوره به خوبی از این آزمایش سربلند بیرون آمد و سلامت و نقطه‌ی قوت خود را نشان داد.

در این کمیته تنظیمات اعتصابات هم ضروری بود که به‌تدریج صنایع به اندازه‌ی نیاز داخلی راه‌اندازی شود. سرپرست این کمیته آقای دکتر یدالله سبحانی بودند در معیت «دکتر محمدجواد باهنر» و «مهندس علی اکبر معین‌فر». آنها باید دو نفر را هم انتخاب می‌کردند که آقای دکتر کاظم یزدی و «آقای دکتر مهدی ممکن» را انتخاب کردند. بنابراین، این‌ها کمیته‌ای بودند که مجموعه را مدیریت کردند. البته این کمیته

سه نفر دیگر [یعنی] «آقای میرمحمد صادقی»، «آقای لولاچیان» و «آقای موسی خیر» را هم برای همکاری جلب کرده بودند.

اما نکته‌ی بعدی که نیاز است مقداری توضیح بدهم، بحث «دیپلماسی انقلاب» و نقش این دیپلماسی در تسریع فرایند انقلاب است. دیپلماسی از حدود فروردین سال ۵۷ آغاز شد. تحلیلی که در شورای مرکزی نهضت انجام شد، [این بود] که مبارزه‌ی ما دو سمت دارد، یک سمت مبارزه با رژیم شاه است و یک سمت [مبارزه با] دولت آمریکا که حامی رژیم است. بنابراین باید در هر دو جبهه کار منظمی انجام شود. مشخص است که با توجه به شرایط خطر سال ۱۳۵۷، ساواک و رژیم نسبت به این نوع کار به هر حال حساس بود، [پس] هیات چهارنفره‌ای انتخاب شد که خودشان مستقلاً این کار را انجام بدهند. این هیات چهار نفره [شامل] آقای مهندس بازرگان، یدالله سبحانی، آقای احمد صدرحاج سیدجوادی و بنده بودیم. این چهار نفر انتخاب شدند و به خاطر حساسیتی که این مسئله داشت هیچ الزامی هم نداشتند که به شورای مرکزی [نهضت آزادی] گزارش بدهند. مجموعه ملاقات‌هایی که مهندس بازرگان و دکتر سبحانی داشتند و در منزل «آقای دکتر فرویدن سبحانی» برگزار می‌شد، در جلد ۱۸ و ۲۴ نشریاتی که توسط دانشجویان پیرو خط امام چاپ شده-بعد از تسخیر سفارت آمریکا- آمده است. البته اخیراً دیدم که این‌ها را دیگر از رده خارج کرده‌اند. غیر از آن تحلیل‌هایی «آقای استمپل» - کاردار سفارت آمریکا که این ملاقات‌ها را انجام می‌داد- داشت که در واقع ذهنیت خودش بود، تایید می‌کنم مطالبی که چاپ شده عیناً آن مطالبی است که مهندس بازرگان و دکتر سبحانی گفته‌اند و به نظر بنده جا دارد که به لحاظ دیپلماسی و هنر دیپلماسی، در شرایط آزاد تحلیل بشود که این جمع در آنجا چه نقشی در جهت بمباردمان سیاست خارجی آمریکا و به تدریج تغییر روش آمریکا در مورد ایران و ایجاد شکاف در وزارت امور خارجه و سیاست خارجی آمریکا داشته است که الان به بعضی از آنها اشاره می‌کنم. این بحث دیپلماسی آمریکا -حدود ۱۰ سال قبل صحبت کردم- حداقل [طرح] جزییاتش حدود دو ساعت زمان خواست، من در این محفل فقط سعی می‌کنم اشاره‌ای کنم؛ بنده تا شهریور این مسئولیت را داشتم و با توجه به مسئولیتی که در بقیه‌ی فعالیت‌ها [شامل] ستادها، عاشورا و تاسوعا

و استقبال آقای خمینی در بهمن ماه داشتیم، از شهریور ماه «آقای مهندس امیرانتظام» این مسئولیت را [بر عهده] داشتند.

وقتی شورای انقلاب تشکیل شد، آقای مهندس بازرگان عینا مذاکرات را به شورای انقلاب گزارش دادند و شورای انقلاب این مذاکرات را تایید کرد و خواست که این مذاکرات ادامه پیدا کند. «آقای موسوی اردبیلی» هم با مهندس بازرگان ملاقات داشتند و «دکتر بهشتی» هم [با ایشان] ملاقات داشتند که سندش اخیرا منتشر شد و آن موقع با اسناد سفارت منتشر نشد و این مطلبی بود که ما آن موقع هم می گفتیم که چرا همه اسناد منتشر نشد، ولی امروز [این اسناد] به دلایلی که جای بحثشان اینجا نیست، منتشر شد.

این یک بخشی از دیپلماسی بود که در ایران انجام شد. [و اگر] خیلی خلاصه بخواهم عرض بکنم، دیپلماسی آمریکا این بود که در درجه ی اول رژیم شاه را حفظ کند و آن را تعدیل کند، برای این که آمریکا در ایران منافع استراتژیک داشت، مستشاران آمریکایی در ایران بودند، در واقع اقتصاد ما، سیاست های ما، همه، در اختیار آمریکا بود و آمریکا نمی خواست اینجا را به سادگی از دست بدهد. بنابراین تمام نگاه راهبردی شان که در این مذاکرات مشخص است، همین بود، منتها [راهبرد] ما هم در این مذاکرات این بود که به هر حال به آمریکا بگویم که این راهی نیست که شما بتوانید به نتیجه برسید. شما می دانید که آمریکایی ها قدم به قدم عقب نشینی کردند. تیر آخرشان این بود که حداقل بختیار حفظ شود. یعنی آنها قدم به قدم عقب نشینی کردند. حالا در قسمت بعدی توضیح بیشتری خدمتان عرض می کنم. مذاکراتی است که خود آیت الله خمینی در پاریس با آمریکایی ها داشتند. من این قسمت را هم چون در همین اسناد چاپ شده، کوتاه می کنم و به بعضی از این محورها اشاره می کنم.

قبل از اینکه به دیدارهای آقای خمینی برسیم، برای اینکه مقداری روحیه ی شاه و زاویه ی برخورد دیپلماسی آمریکا را با شاه ببینم، بعضی از اظهارنظرهایی را که «سولیوان»، سفیر آمریکا داشته، خدمتان عرض می کنم. سولیوان می گوید که شاه در برابر دو انتخاب قرار گرفته است، یا رهایی از سلطنت یا اجرای سیاست مشت آهنین. سولیوان به شاه می گوید که ما پشتیبانی کامل دولت آمریکا را از کوشش های شاه برای اعاده ی نظم، امنیت و ثبات دنبال می کنیم. شاه به سولیوان می گوید چنانچه اعاده نظم و

قانون به شکست انجامید، باید به سیاست مشیت آهنین حتی به خونریزی متوسل شد؟ سولیوان جواب می‌دهد که اگر منظور تان این است که دولت ایالات متحده مسئولیت این امر را به عهده بگیرد، تردید دارم و اشنگتن چنین توصیه‌ای داشته باشد. ببینید لحن، لحن کاملاً دیپلماتیک است اما مفهوم کاملاً روشن است: «شما پادشاه هستید و باید مسئولیت تصمیم‌گیری را خود به عهده بگیرید».

بر اساس همین صحبت است که روز ۶ دی‌ماه شاه برای مادر و اطرافیانش از سفارت آمریکا ویزا می‌گیرد و آنها از کشور خارج می‌شوند. تقریباً از اوایل دی‌ماه این سیاست کاملاً روشن است.

در ۷ دی گزارش سولیوان که به «ونس»، وزیر خارجه‌ی آمریکا منتقل می‌کند، در دستور کار کارتر قرار می‌گیرد. در جلسه‌ای که ونس و وزیر خارجه، «براون»، وزیر دفاع، «ترنر»، رئیس سیا، «شرزینگر»، وزیر خزانه‌داری و «برژینسکی»، مشاور امنیت حضور دارند، ونس پیشنهاد می‌کند به سولیوان اجازه بدهید برای تشکیل دولت غیرنظامی با سران جناح‌های مختلف وارد مذاکره شود. برژینسکی و براون طرفدار صدور یک بیانیه از طرف آمریکا برای پشتیبانی از شاه هستند در مورد امکان اعمال شدت عمل. در مقابل شرزینگر و ترنر که رئیس سیاست و در هر حال با سولیوان و ونس هماهنگ هستند، از تشکیل دولت ائتلافی پشتیبانی می‌کنند. جمع‌بندی این جلسه این است که سرانجام حاضران در جلسه ایجاد یک دولت غیرنظامی یا در صورت عدم امکان تشکیل چنین دولتی، برقراری یک دولت نظامی قدرتمند، تحت فرمان شاه را برای پایان دادن به بی‌نظمی، آشوب و خونریزی مردود نمی‌دانند. خوب این جمع‌بندی جلسه است. در ۸ دی این مصوبه به عنوان پیام کارتر ابلاغ می‌شود و سولیوان در پاسخ این ابلاغ کارتر واکنش بسیار تندی نشان می‌دهد و حتی این سیاست آمریکا را غیرواقع‌بینانه و احمقانه توصیف می‌کند.

مجموعه رخدادهای این دوره به‌طور خلاصه نشان می‌دهد که سولیوان، سفیر آمریکا که مدتها در ایران بوده و با مسایل ایران آشناست و در طول سال ۵۷ هم در جریان مذاکرات قرار گرفت و دارد واقعیت را دنبال می‌کند و ونس، وزیر امور خارجه آمریکا که در ارتباط مستقیم با سولیوان است، کاملاً به این جمع‌بندی رسیدند که

ادامه‌ی حضور شاه در ایران امکان‌پذیر نیست و شاه باید از ایران برود. در مقابل، برژینسکی که با جناح‌های پنتاگون و نظامیان آمریکا ارتباط دارند، بر این باور هستند که باید شاه را حفظ کنیم و با همان سیاست مشت آهنین انقلاب مردم را سرکوب کنیم. خلاصه می‌کنم - رفت و آمدها ادامه دارد تا اینکه کارتر ارتباط خودش را با سولیوان قطع می‌کند و «ژنرال هایزر» را که یکی از ژنرال‌های باتجربه ارتش آمریکا است، به ایران اعزام می‌کند؛ او چند هدف را دنبال می‌کند، اینکه بتواند سیاست برژینسکی را دنبال کند، اگر نتوانست، بتواند ارتش و انسجام ارتش را حفظ کند و بتواند این انتقال را با کمترین هزینه برای منافع آمریکا تامین کند. این سه هدفی هست که ژنرال هایزر در این سفرش دنبال می‌کند. سفر هایزر به ایران و ملاقات‌هایی که با سران ارتش، با شاه و با بختیار داشته، نمودار این است که در آن دوران مجموعه در حال فروپاشی است. به‌طوری که در نوشته‌های هایزر منعکس است، می‌گوید نظامی‌های ارتش ایران عادت کرده‌اند زیر نظر شاه باشند و اراده‌ی این‌که خودشان کاری را انجام بدهند، ندارند. در حالی که اطلاعات برژینسکی و کسانی که آن طرف هستند، کاملاً ناقص است و برداشت آنها این است که ارتش و افرادی مثل «ربیعی» که در آمریکا تحصیل کرده‌اند و یکی از فرمانده‌های هوایی خوشنام و شاگرد اول آن‌جا بوده، با بقیه‌ی فرماندهان ارتش ایران که می‌گفتند آنقدر با فرماندهان ارتش آمریکا نزدیک هستند که در جلساتی که دارند همدیگر را با اسم کوچک صدا می‌کنند، این توانایی را دارند که در یک کودتا در مقابل مردم بایستند. در حالی که جمع‌بندی هایزر این است که نه اصلاً این ظرفیت را ندارند و همان‌طوری که در اسناد هست در روز ۲۲ بهمن، سران ارتش در بیانیه‌ای که امضا می‌کنند، بی‌طرفی خودشان را اعلام می‌کنند و خودشان را درگیر این مناقشه نمی‌کنند.

صحبت‌های بعدی شاید جالب باشد، بحث تشکیل «شورای نیابت سلطنت» است که سولیوان به شاه پیشنهاد می‌کند، شاه می‌گوید که دوستان و مشاوران ما هم چنین توصیه‌ای را به ما می‌کنند. شاه سوال می‌کند که در این صورت من کجا می‌توانم بروم؟ سولیوان می‌گوید: در این موقع سکوت ممتدی در برخورد ما برقرار شد، و تاکید می‌کند که در این مورد من دستوری دریافت نکرده‌ام ولی اطمینان دارم که آمریکا از او

استقبال می‌کند. شاه یک مقداری آرامش پیدا می‌کند و می‌گوید من باید در رابطه با این مسایل با مشاورانم مشورت کنم و به شما می‌گویم. همین مذاکرات را که سولیوان به ونس منتقل می‌کند، ونس -[وقتی] می‌گوید که شاه عامل اصلی بحران‌های ایران است ولی برژینسکی این نظر را رد می‌کند و می‌گوید این بزرگترین اشتباهی است که ما انجام می‌دهیم و می‌خواهیم تسلیم نظر ونس بشویم. نهایتاً برژینسکی، با روی کار آمدن بختیار موضعی را عوض می‌کند با این شرط که دولت نظامی بدون شاه از بختیار حمایت کند و به این ترتیب با موافقت شاه و معرفی کابینه‌ی بختیار، در ۲۶ دی شاه کشور را ترک می‌کند.

اما حادثه‌ی بعدی، ملاقات‌هایی است که «آقای زیمرمن»، نماینده‌ی وزارت امور خارجه آمریکا در پاریس با آقای خمینی داشتند. این مذاکرات از ۲۶ دی تا ۷ بهمن‌ماه، به درخواست دولت آمریکا در پنج نوبت انجام شده است. در این مذاکرات آقای زیمرمن نظرات وزارت امور خارجه‌ی آمریکا را به صورت مکتوب برای آقای دکتر یزدی می‌خواندند، بعد آقای دکتر یزدی این مطالب را به آقای خمینی منتقل می‌کردند و دکتر یزدی پاسخ آقای خمینی را به زیمرمن منعکس می‌کردند. در ۱۸ دی ماه هم دو تن از جانب «ژیسکاردستن»، رئیس جمهور فرانسه برای دیدار آقای خمینی به نوفل لوشاتو می‌آیند. مجموع مذاکرات این دیدار هم مکتوب است و منعکس شده است.

اما آخرین بخشی که می‌خواهم اضافه کنم که تاثیرگذار است درباره‌ی تصمیماتی که در مورد ایران گرفته می‌شود، آخرین تصمیم سیاسی است که قبل از انقلاب گرفته شده و آن «کنفرانس گوادالوپ» در دریای کارائیب است که در ۴ ژانویه یا ۱۵ دی برگزار شد. در این کنفرانس که یک گردهمایی غیررسمی بود، سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان شرکت کردند و در آن به موضوعات مهمی پرداختند. محور اصلی این کنفرانس در مورد انقلاب ایران بوده است. در گزارش منتشرشده توسط یک خبرگزاری، این طور نقل می‌کنند که شاه ایران در حالی که چشم به راه پاسخ رئیس جمهور آمریکا است، باید سرانجام تصمیم بگیرد که در ایران بماند یا به یک مرخصی که ممکن است منجر به پایان سلطنت وی گردد، برود. آمریکا به خاطر مخالفت‌های روزافزون و همه‌جانبه‌ی مردم ایران نمی‌تواند از او حمایت کند. این گزارشی

است که خبرگزاری‌ها دادند که تصمیم در کاخ سفید گرفته شده و کارتر این تصمیم را به اطلاع سران سه کشور دیگر می‌رساند و سران سه کشور دیگر تایید می‌کنند. دو نکته را باید اضافه کنم، یکی بحث تضاد وزارت امور خارجه یعنی سولیوان و ونس و از آن طرف هم برژینسکی است که نهایتاً هم کیسینجر و هم برژینسکی می‌گویند شکافی که در وزارت امور خارجه به وجود آمد، زمینه‌ساز فروپاشی رژیم شاه در ایران شد. اگر این اظهارنظر را ببینیم در کنار گزارش ترنر رییس سیا [...]، که فکر می‌کنم این کتاب ترنر یکی از آثار مهمی است که حدود سالهای ۷۰-۶۹ چاپ شد. من برای دیدار آقای دعایی به روزنامه اطلاعات رفته بودم، انتشارات اطلاعات، تازه این کتاب را چاپ کرده بود. ترنر در آن کتاب خیلی روشن و شفاف می‌گوید که ما از مدیران انقلاب -البته این واژه رانمی‌گوید، واژه‌ی دیگری به کار می‌برد- ما از اینها فریب خوردیم و نباید تسلیم آنها می‌شدیم و این جریان ادامه پیدا می‌کرد. اگر مجموعه کتابهای متعددی را که در ارتباط با انقلاب نوشته شده، مرور کنیم، نشان می‌دهد که علاوه بر نقش مردم در انقلاب و نقش رهبری انقلاب و واقعیت‌هایی که خودتان می‌دانید، دیپلماسی انقلاب هم در جهت تسریع انقلاب و پایین آوردن هزینه‌های انقلاب نقش موثری داشته که البته باز کردن این و گزارش کاملش نیاز به وقت بیشتری دارد.

برای اینکه می‌دانم شما همه علاقه‌مند هستید مطالعه کنید و در این زمینه منابع بسیار زیادی هست، تعدادی از منابعی را که به نظر من منابع معتبری است و رویداد انقلاب را می‌شود [در آنها] مطالعه کرد [معرفی می‌کنم]؛ یکی تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله‌ی ایران: از کودتا تا انقلاب تألیف «مرحوم سرهنگ غلامرضا نجاتی» است که همه با نوشته‌های او به لحاظ انسجام، اعتبار و بی‌طرفی‌اش آشنا هستیم. در واقع جلد اول [این کتاب] از کودتا تا سال ۵۴ است. [و جلد بعدی] اتفاقاً از ۵۴ تا ۵۷ کل این کتاب است، بنابراین من توصیه می‌کنم کسانی که می‌خواهند تاریخ این دوره را به لحاظ تحلیلی دنبال کنند، به این کتاب مراجعه کنند.

اما برای اسناد این دوران، نهضت آزادی ایران از همان دهه‌ی ۶۰ برای اینکه این اسناد حفظ شود، مجموعه رویدادهای سال ۵۴ تا ۵۷ را در سه جلد منتشر کرده است.

جلد اول ادامه‌ی مقاومت و مبارزه، بین ۵۴ تا ۵۷ است. جلد دوم، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر است. این کتاب مجموعه اسناد تمام اقداماتی است که جمعیت در این مدت انجام داده است. جلد نهم (دفتر سوم) بحث آن دو کمیته، کمیته‌ی راه‌اندازی نفت و تنظیم اعتصابات است که این هم اسناد کار این دو گروه است. برای اینکه تاریخ آن ماه‌های آخر را که دکتر یزدی حضور داشتند، مقداری تفضیلی‌تر و مستند [مطالعه کنید] کتاب آقای دکتر یزدی هم منبع دست‌اولی است. [نام این کتاب] آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها است که تجدید چاپ هم شده است و اخیرا با اضافاتی منتشر شده است. فکر می‌کنم کسانی که بخواهند راحت‌تر به این اسناد مراجعه کنند، این مجموعه اسناد نهضت است که از سال ۴۰ تا ۸۵ -این چهار جلد اسناد نهضت و بقیه اسناد هم به صورت فایل است- مجموعه‌ای است که قابل جستجو است و شما می‌توانید تمام این موضوعات را در این اسناد ببینید. همچنین بیش از ده‌ها کتاب و خاطراتی که در ارتباط با مساله‌ی انقلاب و دیدگاه‌های مختلف نوشته شده است. حتی کسانی که در رژیم شاه بودند، خارج از کشور رفتند و خاطراتشان را نوشته‌اند. هم آقای استمپل، هم سولیوان، هم ونس، هم برژینسکی، هم کیسینجر، هم «آقای جیمز بیل» که از استاد‌های دانشگاه‌های آمریکاست که در همان برنامه‌ای که ما برای چهلم یزد در مسجد جامع بازار گذاشته بودیم، با دوربین به عنوان خبرنگار آمده بود. ما او را با شرایط بسیار سختی بردیم‌شان به پشت‌بام‌ها تا بتوانند از مراسم فیلم بگیرند و با دردسر توانستند برگردند.

به هر حال منابع در این زمینه زیاد است. بدون تردید دیدگاه‌ها هم در این زمینه می‌تواند متفاوت باشد. من قطعاً ادعایی ندارم که همه مسایل را گفته باشم. اگر در حد این ۷۰ دقیقه توانسته باشم یک شمای کلی ایجاد کرده باشم، فکر می‌کنم کار بزرگی است. خیلی خوشحال می‌شوم که دوستانی [که فکر می‌کنند] قسمت‌های مهمی از این گزارش گفته نشده است، تکمیل کنند. اگر در قسمت‌هایی سوال و ابهام وجود دارد، بعداً در خدمتتان هستم، گفتگو کنیم.

به هر حال می‌خواهم به همان جمع‌بندی اول برگردم؛ مجموعه اطلاعات نشان می‌دهد برخلاف [نظر] کسانی که می‌خواهند اصالت انقلاب را مخدوش کنند و

شخصیت‌های انقلاب را تخریب کنند، واقعیت این است که این انقلاب مردمی بوده، از بطن جامعه جوشیده و ادامه‌ی مطالبات انقلاب مشروطه به بعد است، تمام اسناد تاریخی [این موضوع را] نشان می‌دهد و کاملاً روشن است. همهی کسانی که به نوعی [در انقلاب] نقش داشته‌اند، اگر [این نقش] خوب بوده یا بد بوده، باید پاسخگو باشند. تردیدی نیست که سیاست‌های خارجی هم آمریکا و هم انگلیس در راستای منافع خودشان عمل کردند. مجموعه قرائن و اطلاعات نشان می‌دهد که با توجه به حضوری که انگلیس‌ها در ایران داشته‌اند و تضاد منافع که بعد از کودتای ۲۸ مرداد با آمریکایی‌ها داشتند، نسبت به این تحولات ذی‌نفع بوده‌اند. بنابراین طبیعی است که رادیو بی.بی.سی در انقلاب نقش خودش را ایفا کرده باشد و این هیچ مغایرتی با آن اصل اول ندارد. اطلاعات نشان می‌دهد که منابع اطلاعات اسرائیلی هم به این جمع‌بندی رسیده بودند که دیگر دوره شاه تمام شده است، بنابراین طبیعی است آنها هم در راستای منافع خودشان در منطقه این اقدامات را تقویت کرده باشند.

خود شاه و متالیت^۱ و روحیه‌ای که داشت جوری بود که [موثر بود]. با توجه به بالا رفتن قیمت نفت، عدم تمایل مذاکره‌ی شرکت‌های نفتی هم با شاه [هم مطرح بود]، [آنها هم] خیلی نظر خوشی نداشتند. بنابراین این پارامترها ابعاد مختلف دارد، هیچ‌وقت نمی‌شود از این یک نقطه به این پدیده نگاه کرد.

البته ما باید [اکنون یعنی] ۳۰ سال بعد از انقلاب دومرتبه ارزیابی کنیم که آیا اقدامی که ملت ما در ۵۴ تا ۵۷ کردند، در راستای منافع ملی بوده یا نبوده است؟ این سوال را مطرح کنیم که اگر ما سال ۵۴ بودیم، چه می‌کردیم؟ [اگر در] سال ۵۷ بودیم چه می‌کردیم؟

بعضی از بزرگان ما مثل مهندس بازرگان در سال ۵۷ دیدگاه‌های دیگری داشتند و با روند خشونت موافق نبودند و دنبال این بودند که تغییرات تدریجی انجام بشود تا هزینه‌های انقلاب پایین بیاید و ما گرفتار هزینه‌هایی که بعد از انقلاب متحمل شدیم، نشویم. آقای دکتر یزدی در صحبتی که در موسسه‌ی خاورمیانه‌ی واشنگتن داشتند تا

^۱. Mentality

حدودی این تحلیل را منعکس کردند که نسل جدید می‌تواند دومرتبه بازنگری کند. این بازنگری برای امروز جامعه‌ی ما مفید است. ما باید از تجربه‌های گذشته درس بگیریم و از یک سوراخ دوبار گزیده نشویم و با مجموعه‌ی تجربه‌ی تاریخی بتوانیم نگاه امروز و آینده را تنظیم کنیم.

از این که مطالب پراکنده بود، عذرخواهی می‌کنم. ان‌شالله با درایتی که خودتان دارید این اطلاعات پراکنده را تجمیع بکنید و به جمع‌بندی که موردنظر خودتان هست، برسید.